

.....
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ وَأَلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصُومِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَجْمِعِ الْمُشْتَغَلِينَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

که مرحوم نائینی اینجا مطرح فرمودند این است که صورت شک، بین اینکه قید به ماده برگردد یا به هیئت. چون اصطلاحاً اگر قید به هیئت برگشت، هیئت مفادش وجوب است. وجوب مشروط می شود. اگر به ماده برگشت، هیئت مفادش واجب است. ممکن است قید به وجوب حج برگردد استطاعت، ممکن است از حج به واجب برگردد. این مطلبی است که ایشان به عنوان صورت شک و عرض کردم در مثال استطاعت ایشان، مثال های عرفی هم همینطور است فرقی نمی کند. اگر گفت اگر مهمان آمد نان بخر، با قطع نظر از قضیه ی شرطیه مثلاً بگویند روزی که مهمان می آید، حالا به صورت قضیه ی شرطی نباشد. روزی که مهمان می آید نان بخر. اینجا دوران امر بین این است که خریدن نان، آمدن مهمان، قید باشد برای وجوب که خریدن نان باشد یا قید باشد برای خود خریدن نان. وجوب خریدن نان یا خود به اصطلاح خریدن نان برمی گردد دوران امر بین تقیید ماده و تقیید هیئت. این اصطلاحاً. اگر شرط باشد خب تقیید هیئت به اصطلاح آقایان، برخلاف شیخ رحمه الله.

اما اگر مثلاً گفت زمانی که مهمان، به صورت قضیه ی شرطیه نباشد. زمانی که مهمان می آید نان بخر. این زمانی که مهمان می آید این قیدی که ذکر شده، قید هیئت است یعنی قید وجوب، یا قید ماده است یعنی نان خریدن. اصطلاحاً اینطور می شود اگر قید هیئت باشد، تا مهمان نیامده وجوبی نیست. اگر قید ماده باشد مهمان هم نیامده باشد، وجوب هست اما خود نان خریدن وقت مهمان آمدن است. ولو وجوب هست. مثل واجب معلقی که مرحوم صاحب فصول گفتند که در واجب معلق وجوب هست لکن زمان واجب استقبالی است. زمان وجوب فعلی است.

مضافاً یک فرقی اش این است که قید به ماده و هیئت برگردد. مضافاً یک فارق اساسی دیگر دارد و آن اینکه اگر قید به هیئت برگردد تحصیلش لازم نیست. یعنی لازم نیست که به مثل حج مستطیعاً تحصیل استطاعت اگر به هیئت برگردد واجب نیست. اگر استطاعت پیدا شد حج می رود پیدا نشد نمی رود. اما اگر قید به ماده برگردد مثل صلی متطهراً به تعبیر ایشان، یعنی وجوب هست اما ماده معدوم است. خب این قید را باید ایجاد بکند، یعنی طهارت ایجاد بکند تا نماز بخواند. فرق بین رجوع قید به ماده و هیئت از این جهت هم هست. در جایی که قید به هیئت برمی گردد، مفروض باید باشد. در جایی که قید به ماده برمی گردد مطلوب باید باشد. فرقی این است.

یکی تحصیلش لازم است یکی تحصیلش لازم نیست. پس فرق است بین اینکه قید به ماده برگردد یا قید به هیئت برگردد.

آن وقت مرحوم نائینی قدس الله نفسه، اینطور که مثلاً تقریباً معروف است این است که اگر دوران امر شد، اینطور گفته شده، ماده و هیئت هر دو اطلاق دارند. آن وقت یک قیدی آمده دوران امر این است که به اطلاق ماده بخورد یا به اطلاق هیئت. اینطور گفتند اگر به اطلاق هیئت بخورد کثرت تقیید است. اگر به ماده بخورد قلت تقیید. تقییدش زیادتر می شود. پس قدر متیقن این است که به ماده بخورد قلت تقیید. چرا؟ چون اگر قید به هیئت برگشت، این هم فرق سوم، ماده هم مقید می شود. وقتی وجوب مقید شد به استطاعت، خود حج هم مقید می شود به استطاعت. اما اگر ماده مقید شد وجوب مقید نمی شود. اگر ماده مقید شد، وجوب دیگر مقید نمی شود. پس دوران امر بین کثرت تقیید و قلت تقیید.

بعد مرحوم نائینی قدس الله سره، علی ما فی التقریب مطالبی دارد که چون این تقریباً مطالب ایشان به ذهن این حقیر قاصر تقصیر هم اجمال دارد و هم قابل قبول بنده نیست، برای احترام ایشان تمام مطلب ایشان را می خوانیم بعین الفاظ تا جایی که هست و بعد مناقشه ای که با ایشان داریم.

ایشان می فرماید و لکن لایخفی علیک ما فیہ اشکال این مطلب که کثرت تقیید. لأن التقابل بین الاطلاق و التقیید، تقابل العدم و الملكة. این را توضیح دادیم دیروز هم توضیح دادیم. فعلاً بیشتر معروف است در حوزه های علمیه همین است که تقابل بین اطلاق و تقیید، تقابل عدم و ملکه است. لکن این را بیشتر در جایی می آورند که اگر تقیید ممکن نشد اطلاق ممکن نیست. اینطوری. اگر تقیید ممکن نشد، مثلاً گفت آب بیار، ممکن است بگوید آب کره مریخ خب آب کره مریخ را چطور کسی بیاورد؟ پس اطلاق ندارد آب بیار شامل آب کره مریخ بشود. وقتی تقیید ممکن نشد، اطلاق هم ممکن نیست. لکن اینجا ظاهراً مرحوم نائینی عکسش را گرفته. اگر اطلاق ممکن نشد تقیید ممکن نیست. چون نشنیدیم عکسش را لذا گفتیم از خود عبارت می خوانیم. ایشان به عکس گرفته.

فاذا امتنع الاطلاق امتنع التقیید. آن که معروف است، عرض کردم آقای خویی مخالف است لکن خیلی مبنای آقای خویی در حوزه جا نیفتاد. آقای خویی تقابل عدم و ملکه نمی دانند. عرض کنم که بعد از بعد از آقای خویی هم در میان شاگردان عده ای فرق بین ثبوت و اثبات گذاشتند. نسبت بین اطلاق و تقیید در مقام ثبوت، نسبتش در مقام اثبات، یک شرح و صحبت های طولانی کردند. عرض کردم محصل ندارد این حرف ها. اطلاق و تقیید امر لفظی است. ثبوت ندارد اصلاً. این اشتباه ظاهراً از اینجا پیدا شده چون خودشان هم بحث

می آید ان شاء الله در بحث اطلاق می گویم اطلاق آیا افرادی است یا تصدیقی؟

یعنی آیا اطلاق به حسب مفرد است یا به حسب تصدیق جمله است؟ بعد ما عرض کردیم در حقیقت دو تا اطلاق است نه اینکه یا این است یا آن است. یک اطلاق لفظی است، به لفظ اطلاق دارد مثل آب بیاور. می‌گوییم آب بیاور آب اطلاق دارد همه آب‌ها را شامل می‌شود. حتی آب کروی مریخ هم شامل می‌شود. لفظ آب بیاور. این اطلاق تصویری است. این اطلاق افرادی است.

اطلاق دوم اطلاق تصدیقی است. اطلاق تصدیقی مقدمات حکمت می‌خواهد. این اطلاق تصویری مقدمات حکمت نمی‌خواهد. آن مقدمات حکمت می‌خواهد. در مقام بیان باشد، چنین باشد، مقدماتی می‌خواهد و آنچه که ما در اصول بحث می‌کنیم آن اطلاق تصدیقی است. این اشتباهی شده بین اطلاق لفظی در کلمات اعلام

و عرض کردیم آقایان که قائل هستند مثلاً الفاظ قرآن مثل احل الله البيع اطلاق دارد مراد جدی اخباری‌ها این است مراد جدی اخباری‌ها، درست است اطلاق لفظی دارد احل الله البيع همه‌ی انواع بیع را می‌گیرد بیع فارسی باشد، عربی باشد، بیع فضولی باشد، همه‌ی انواع بیع را که شما فرض کنید می‌گیرد، مجهول باشد، معلوم باشد، احل الله البيع. لکن تصدیقی آن مقدمات حکمت می‌خواهد که ایشان، اما اگر آیه‌ی مبارکه فقط در این جهت نباشد فقط مقابله‌ی بین بیع و ربا، احل الله البيع و حرم الربا دیگر این اطلاق تصدیقی ندارد که، آن وقت روشن شد؟

می‌گوییم اخباری‌ها به این قشنگی نگفتند ما حرف اخباری‌ها را بهتر از خود اخباری‌ها عنوان کردیم مراد اخباری‌ها این است که اطلاق تصدیقی ندارد و عرض کردیم کراراً و مراً اطلاق تصدیقی در قوانین به کار برده می‌شود. آن که در قوانین هست اطلاق تصدیقی، آن که در نصوص دینی به درد اصول می‌خورد، ما حالا می‌گوییم اصول، آن که به درد اصول و فقه می‌خورد اطلاق تصدیقی است نه اطلاق تصویری. آن احتیاج به مقدمات حکمت دارد. این اطلاق به درد اصول می‌خورد، اطلاق تصدیقی و اخباری‌ها حرفشان این است که ما در، عرض کردم دوسه چند بار عرض کردم که ارتکاز بشود، نسبت داده شده به اخباری‌ها که اطلاقات سنت را قبول داریم کتاب را قبول نداریم.

عرض کردم کلمات ملا محمد امین استرآبادی در کتاب فوائد المدنیه هر دو اطلاق را قبول نمی‌کند و مراد از سنت آن است که در لسان رسول الله آمده نه اطلاقات کتاب را قبول می‌کند نه اطلاقات سنت. نه عمومات کتاب را قبول می‌کند نه عمومات سنت. نه اینکه یکی را قبول می‌کند یکی را نمی‌کند و خلاصه‌ی حرف ملا محمد امین این است که ما تعبد داریم که اگر بخواهیم اطلاق قرآنی اخذ کنیم یا اطلاق سنت، باید به شرح اهل بیت باشد.

یکی از حضار: اطلاقات اهل بیت را قبول دارند؟

آیت الله مددی: بله.

ما باید این به شرح اهل بیت باشد. اهل بیت شرح بدهند که این عموم کتاب یا عموم سنت اراده شده، اهل بیت باید شرح بدهند که اینجا مطلق است و عرض کردیم فارق اساسی بین اطلاق و عموم این است، عموم اصولاً ناظر به افراد است. عام ناظر به افراد است. مطلق اصولاً ناظر به افراد نیست، ناظر به طبیعت است. فرقی این است، اساسش این است. مطلق ناظر به افراد نیست، ناظر به طبیعت است. اما عام ناظر به افراد است. اصلاً عام برای این وضع شده که افراد را بگیرد. نه اینکه افراد را نگیرد. افراد را شامل بشود. نظر عام روی افراد است، نظر مطلق روی طبیعت است که باز هم یک شرحی عرض می‌کنیم.

به هر حال از این ما کم یک بحث‌هایی در خود مفردات کلام نائینی عرض می‌کنیم، یک بحث‌هایی هم در کل کلام ایشان بدو و ختماً.

و حیث نقول فی المقام، عرض کردم صحیح در مقام این است که اطلاق و تقييد مقام ثبوت ندارد. این اطلاق و تقييد یک امر لفظی است، این یک امر قانونی است. یک مقدمات حکمت می‌خواهد، این ربطی به مقام ثبوت و اثبات و این حرف‌ها ندارد.

إنه لو رجع القيد الى الهيئة مثلاً و كان وجوب الحج مثلاً مشروطاً بالاستطاعة فلا يعقل، ما این‌ها را دیگر همه را یک به یک شرح دادیم. من البته اینجا «لو» فرموده، اما مسلم در کتب اصول ما وجوب را وجوب، چون این هم دقت کنید چیزهایی در کتب اصول ما رواج پیدا می‌کند اما در فقه که می‌آییم مشکل داریم. مثل همین حج، وجوب حج را وجوب مشروط می‌دانند. همین جا هم بحث مفصل، مثلاً وجوب کفایی و وجوب عینی مثلاً در مثال‌های فقهی ما در اصول مثلاً تدفین میت را، وجوب احکام میت را وجوب کفایی گرفتند. لکن از روایت در می‌آید وجوب کفایی نیست، این اشتباه نشود، یک مصیبتی است. یک چیزی از روایات استفاده می‌شود، یک چیزی در اصول آقایان مسلم گرفتند مفروغ عنه گرفتند. نیست اینطور نیست این‌ها.

عرض کردیم کلمه استطاعت را ما داریم، اما این استطاعت را قدرت گرفتند. این هم درست نیست. عرض کردیم چند بار عرض کردیم.

یکی از حضار: پس عینی است؟

یکی از حضار: احکام کفن و دفن میت الان این فرمایش شما چیست؟

آیت الله مددی: ظاهر روایت این است که اولویت دارد طریق دارد مثلاً وارث باشد فلان. کفایی نیست نه. ظاهر روایات من دیگر حالا وارد روایت نمی خواهم بشوم. آدم وقتی به روایت برمی گردد چیز دیگری می فهمد. یک چیزهایی که در اصول گفتند آنجا در نمی آید. بله در می آید که ترتیب به ورثه است و واجب عینی است بر ورثه.

یکی از حضار: اولی الناس بمیراثه

آیت الله مددی: آن در خصوص نماز رسیده. یصلی عنه و یقضی عنه اولی الناس بمیراثه، آن در باب قضای نماز آمده.

علی ای حال حیث نقول فی المقام، لو رجع القید الی الهیة، هیئت یعنی وجوب، وجوب الحج مثلاً مشروطاً بالاستطاعة که این معروف است بینشان و اشکال کردیم، فلا یعقل الاطلاق. ببینید فلا یعقل الاطلاق. اطلاق تصور نمی شود در طرف ماده. این لا یعقل یعنی لا یمکن. ایشان لا یمکن گرفته. به نظر ما مشکل ندارد هیچ مشکلی ندارد. اولویت به آن است نه اینکه این معقول نیست. اولی این است که به ماده برگردد چون هیئت دو تا قید، دو تا تقیید می آورد، ماده یکی. این اولویت، فلا یعقل نه. چون بعد هم ایشان می گوید لا یمکن، حیث لا یمکن. اینجا لا یعقل گفته صفحه بعد می گوید لا یمکن الاطلاق، چرا لا یمکن الاطلاق؟ این از قبیل دوران امر بین دو تا اطلاق است. الان این اطلاق به حال خودش محفوظ است. حالا ایشان لا یعقل گفته ما نفهمیدیم.

یکی از حضار: چرا از متمم جعل استفاده نمی کند اینجا؟

آیت الله مددی: چرا بعد یک چیزی شبیه متمم جعل بعد می گوید. بعد می گوید نتیجه اطلاق هست. ما می گوئیم خود اطلاق هست، بعد یک چیزی می گوید بعد می گوید نه نتیجه الاطلاق موجود است، برمی گردد.

یکی از حضار: ظاهراً این ها حکم را اصلاً محال می دانند قید بخورد. بحثی هست که تقسیمات اولیه و ثانویه داشتند که می گفتند اصلاً این که وجود

آیت الله مددی: این چه ربطی به تقسیمات اولیه دارد؟

یکی از حضار: به هر حال حکم

آیت الله مددی: نه می گوید چون این تعدد دارد این دو تا می شود آن یکی می شود پس این که یکی می شود اولی است. ایشان می گوید اگر تعدد پیدا کرد دیگر این تقیید نمی شود کرد. خب این لا یعقل نمی شود که.

یکی از حضار: مبنای شیخ انصاری این بود که اصلاً وجوب محال است قید بخورد. با متمم جعل نائینی درست کرد، در خطاب واحد نمی شود ولی با خطاب ثانویه می تواند.

آیت الله مددی: نه مبنای شیخ نبود، مبنای صاحب کفایه بود. آن مسئله متمم الجعلی که آنجا گفت صاحب کفایه بود.

فلا یعقل الاطلاق. یک متمم جعل هم ایشان در واجب معلق گفتند اشتباه نشود. یک واجب معلق، یک متمم جعل هم در باب قصد قربت گفتند. چون در قصد قربت داریم می گوئیم. در امثال قصد امثال. چون صاحب کفایه می گوید به یک خطاب نمی شود به دو خطاب هم نمی شود. ایشان می گوید به خطاب دوم می شود مشکل ندارد. دیگر بعضی بحث های اصولی انصافاً نمی دانم اگر بگوئیم ذهن را تقویت می کند به الا واقعیت علمی ندارد.

فلا یعقل الاطلاق. لا یعقل چه عرض کنیم. فی طرف المادة إذ بعد ما كان وجوب الحج بعد فرض وجوب الاستطاعة، عرض کردیم مرحوم نائینی یک بحثی دارند که اگر هیئت مقید شد، آن قید مفروض الوجود باید باشد، مفروض. لذا گفت بعد فرض، این فرض برای همین است. یعنی اول باید استطاعت بیاید تا وجوب بیاید مفروض به این معنا. اما اگر قید به طرف ماده خورد مطلوب است، فرقی در همین یک کلمه است. یکی مطلوب الحصول است یکی مفروض الوجود است.

مثلاً اگر گفت اکرم العالم در خود اکرام که ماده است، خود اکرام، خود اکرام مطلوب است که انسان ایجاد بکند. اما العالم مفروض است این دو تا، لذا نائینی اسم اکرام را گذاشته متعلق، اسم عالم را گذاشته متعلق المتعلق. علماً غالباً می گویند حکم داریم و موضوع، موضوعش ماده است همان اکرام باشد. نائینی به ماده نمی گوید موضوع، روشن شد؟ چون می خواهد فرق بگذارد. روشن شد فرق؟ درست است این فرقی درست است، این معقول است، این حرف حسابی است.

اگر گفت اکرم العالم اکرام مطلوب است، مطلوب الوجود است. اما نسبت به عالم مفروض است. لازم نیست برود یک عالم درست بکند تا اکرامش بکند. اگر عالمی بود اکرامش می کند. اکرم العالم معنایش این است. اما اکرام را مطلوب است باید انجام بدهد. ایشان می گوید بعد فرض حصول الاستطاعة این فرض را زده به اینکه به اصطلاح قید برای هیئت باشد.

فکیف یکون الحج واجباً فی کلتا صورتی وجود الاستطاعة و عدمها الذی هو معنی الاطلاق؟ یعنی معنای اطلاق این، اطلاق ماده این واجب باشد. وهل هذا الا الخلف و التناقض؟ فإذا امتنع، ببینید آنجا گفت لا یعقل حالا آمد گفت امتنع. فإذا امتنع الاطلاق فی طرف المادة، اگر اطلاق نشد تقیید هم نمی شود، امتنع التقیید. و تقیید نمی خورد.

یعنی بنابراین باید بگوییم اطلاق تقييد فقط می خورد به هیئت. قید فقط می خورد، ولو تعدد می آورد، قید می خورد به هیئت.

ایضا لا محالة فإن تقييد المادة بالاستطاعة، نکته اش این است. اگر قید به هیئت ماده خورد، يقتضی لزوم تحصیلها چون عرض کردیم قید اگر ماده باشد، مطلوب است. اگر هیئت باشد مفروض است. يقتضی تحصیلها یعنی مطلوب است باید آن قید را انجام بدهد. كما هو الشأن في كل قيد يرجع الى المادة. مثل صلی متطهراً. اگر می خواهد نماز بخواند طهارت را ایجاد کند نه اینکه اگر با طهارت بود نماز بخواند، با فرض طهارت نماز بخواند، مثل استطاعت نیست. نه با فرض طهارت نماز بخواند، طهارت را ایجاد بکند. طهارت را ایجاد بکند تا نماز بخواند. دقت کردید؟

و بعد فرض حصول الاستطاعة كما هو لازم اخذ، این دیگر عرض کردم چون مطالب ایشان را قبول نداریم عین عبارت ایشان را می خوانیم. اقلّاً تطبیق عبارت بکنیم. لازم اخذها قیداً للهیئة. اما اگر فرض باشد، فرض کجاست؟ در جایی است که به هیئت برگردد. كما هو لازم اخذها قیداً للهیئة لما عرفت من ان القيود الراجعة الى الحكم لابد، قیودی که به حکم می خورد که مفاد هیئت است، لابد ان يؤخذ، قیود گفت تؤخذ. لابد ان تؤخذ مفروضة الوجود. روشن شد؟ پس اگر به هیئت خورد مفروض است، اگر به ماده خورد مطلوب است.

لا معنى لتقييد المادة بالاستطاعة، معنی ندارد. بله الذي يقتضی تحصیلها که آن اقتضای، لأنه يكون من طلب الحاصل فدعوى ان تقييد الهيئة يستلزم تقييد المادة مما لا ترجع الى محصل. ایشان می خواهد بگوید نه تقييد هیئت به تقييد ماده بر نمی گردد چون تقييد ماده که ممکن نیست، یعنی چون اطلاق ممکن نیست تقييدش هم ممکن نیست. اینجوری از این راه می گوید. ما الان سر در نیاوریم از مطالب ایشان.

نعم النتيجة، ما اصولاً کراً عرض کردیم، دیگر از مکررات بحث بنده است. بحث اطلاق را اصولاً من بحث نمی کنم چون اطلاق خیلی مشکل است. احتیاج به مقدمات حکمت و احراز مقدمات حکمت و شئون خاص خودش را دارد. اصولاً بحث اطلاق یک چیز مشکلی است. بحث عموم چون به وضع بر می گردد، ادعای وضع و این ها می شود کرد. اما وضع مطلق چون به فقط به دلالت لفظی نیست، علاوه بر دلالت لفظی یک شئون سیاقی هم می خواهد. آن شئون سیاقی ضبطش مشکل است، ضبط آن شئون سیاقی خیلی مشکل است. لذا بگوییم این اطلاق دارد شامل این ها می شود، در کتب اصولی ما بحث اطلاق خیلی راحت است. فقها هم همینطور صریحاً می آیند اطلاق دارد اطلاق دارد.

انصافاً به نظر ما اصلاً وجود دو تا اطلاق، مخصوصاً این‌هایی که دو تا اطلاق فرض می‌کنند، که بعداً باز می‌آیند دو جور دیگرش فرض می‌کنند، انصافاً خیلی بعید است یعنی خیلی امر سختی است. اثبات اینکه احل الله البیع مراد مطلق بیع است و تمام افراد بیع، بیع فارسی و عربی و بیع فضولی و فلان و همه این‌ها را شامل می‌شود انصافاً مشکل است، حقاً مشکل است. اثباتش خیلی مشکل است. چرا؟ چون یک مقدمات خارج از لفظ می‌خواهد و آن مقدمات خارج از لفظاً احراز، مثلاً ممکن است در اینجا فقط ناظر باشد به مقابل با ربا، همانطور که گفته شده. خب دیگر قیدی اطلاقی نمی‌ماند. این سدر اصول حرف‌های خوبی زدند اما تطبیقش در فقه روشن نیست. انصافاً معنای روشنی ندارد.

من یک وقتی خدمت آقای بجنوردی عرض کردم، در بحث این بود که حجت اخبار کتب اربعه که مرحوم شیخ اوائل بحث حجت، نائینی هم دارند دیگران هم دارند. مثلاً گفتند نه اخباری‌ها گفتند کتب اربعه اخبارش حجت است. لکن اینطور نیست اخبارش هم حجت نیست. من خدمت آقای بجنوردی عرض کردم شما تو اصول این حرف‌ها را می‌نویسید اما عملاً تو فقه به اخبار کتب اربعه عمل می‌کنید. در فقه که می‌آید می‌گویید این در کتاب کافی شریف وجود دارد. در اصول این حرف‌ها را می‌زنید و خود مرحوم نائینی که اینجا می‌گوید ما نه همه را عمل نمی‌کنیم، این عبارت ایشان معروف است المناقشة فی اسانید الکافی حرفة العاجز. خب از آن طرف در فقه که می‌آید می‌گویید این حرفة العاجز است مناقشه، یعنی قبول بکنید. از این طرف می‌آید در اصول. این یک چیز عجیبی است. مطالبی را در اصول می‌گویند اما عملاً در فقه وقتی صحبت می‌کنند، آن را مراعات نمی‌کنند.

و عرض کردم این مطلب را مرحوم آقای خویی قدس الله سره در مقدمات معجم نوشتند و من هم شفاهاً از آقای بجنوردی شنیدم هم عین عبارت، من هم به شفاهاً دو طریق پس شد. یکی هم بنده شنیدم از آقای بجنوردی از مرحوم نائینی، المناقشة فی اسانید الکافی حرفة العاجز رضوان الله علیهم اجمعین.

بعد می‌گوید نه شبیه مطلبی که شما گفتید اما اسمش را به اصطلاح متمم جعل نگذاشته. النتيجة المقصودة من تقييد المادة حاصلة. نتیجه‌اش حاصل است عند تقييد الهيئة، نتیجه‌اش حاصل است. حرف ما این است که نتیجه نیست، این خودش است. این‌ها فرض‌هایی که نوشتیم اصول ذهنی‌گرایی حالت ذهنی است. این خودش است راست است این مطلب.

لأن المقصود من تقييد الحج والاستطاعة ليس الا وقوع الحج بعد التلبس بالاستطاعة. این تقييد حج یعنی ماده اگر می‌گفت تقييد الوجوب یعنی هیئت، کلمه‌ی حج را به کار برده یعنی ماده،

لان المقصود من ، من گفتم عین عبارت ایشان را بخوانم شرح بدهم افلا نگوییم از خودمان اضافه کردیم ، یکی اینجا جایی که با ایشان مشکل کلی داریم عین عبارت ایشان را بلفظه می آوریم تا یکی یکی روشن بشود .

لیس الا وقوع الحج بعد التلبس بالاستطاعة در باب صلاة هم همینطور است. تقييد کرده صلاة را به طهارت. لكن على اى حال صلاة وقتى خوانده می شود که طهارت باشد، حاصل باشد.

كما ان المقصود من تقييد الصلاة، خودشان هم نوشتند. من فکر کردم از خارج گفتم.

كما ان المقصود من تقييد الصلاة بالطهارة وقوع الصلاة فى حال تلبس بالطهارة. و هذا المعنى حاصل بعد تقييد الهيئة. وقتى تقييد هیئت شد این معنا هم در می آید.

لأنه لو تأخر وجوب الحج من الاستطاعة، عن الاستطاعة، «من» نوشته. عن الاستطاعة فالحج الواجب يقع بعد الاستطاعة لا محالة، فالنتيجة المطلوبة فى تقييد المادة، نتیجه نیست، این هم خودش تقييد است. حاصله قهراً عند تقييد الهيئة. و لكن هذا غير تقييد المادة. نه عین همان است.

بحيث يكون رجوع القيد الى الهيئة موجبا لتعدد التقليد ويرجع الشك فى المقام الى الشك فى قلة التقييد و كثرته حتى يقال ان الاصل اللفظى يقتضى قلة التقييد. این نتیجه تقييد است. فظهر لذا ایشان می گوید فظهر انه عند دوران الامر بين تقييد المادة و تقييد الهيئة يكون من الدوران بين المتباينين لا الاقل و الاكثر. يعنى دو تا اطلاق داریم، یک قیدی هم داریم که برای هر دو صلاحیت دارد. ممکن است به این بخورد ممکن است به آن بخورد. اقل و اكثر نیست.

عرض کنم این خلاصه مطلبی بود که ایشان در اینجا فرمودند. این مطلب ایشان عرض کردیم قبولش مشکل است. اشکال اساسی اصولاً بحث مطلق مشکل است. تصور اینکه مقدمات حکمت هم در ماده جمع بشود هم در هیئت جمع بشود، آن وقت اینجا دوران امر، اصلاً این تصورش هم خیلی سخت است. حالا فرمودند آقایان اما انصافاً لفظی اش چرا معقول است، ساده است لفظی اش، اطلاق لفظی خیلی ساده لفظ است دیگر. اما آن اطلاق قانونی، اطلاق اصولی، آن محل کلام است. آن اطلاق قانونی بین اینکه به این برگرد یا به آن برگردد، این مقداری اش خالی از اشکال نیست. چون اطلاق قانونی متوقف است بر عده ای از مقدمات که آن ها دلالتشان لفظی نیست. آن ها دلالتشان سیاقی است. حالی است. حال متکلم است، فعل متکلم است.

یک عبارت مشهوری دارند، دلالت لفظ بر معنا واضح است، دلالت لفظ معنا فعل واضح نیست. لذا یک مشکلی که در سیره هست همیشه همین است. اگر چیزی ثابت شد سیره عملی رسول الله، نمی شود اثبات کرد واجب است یا مستحب است. ممکن است حتی مباح باشد. فعل همیشه طبیعتاً ابهام دارد برخلاف لفظ.

سر اینکه در معاملات هم معاطات را قبول نکردیم همین بود دیگر، چون معاطات یک نوع انشاء است. یکی از شئونی که در انشاء هست، آن لفظی که آن چیزی که مبرز این انشاء است باید کاملاً صریح و روشن باشد، کاملاً صریح و روشن باشد. اگر ابهام داشته باشد آن امر اعتباری واقع نمی شود. دقت کردید؟ چون ما این را مقدماتش را عرض کردیم. امر اعتباری امری است که نیست، ما با اعتبار هستش می کنیم. اگر می خواهیم هستش بکنیم باید آن مبرز یک چیزی باشد که کاملاً واضح باشد.

عرض کردیم در قوانین غربی هم، قوانین غربی شان جدیدشان را نمی دانم چون بعد از آمدن عهد کامپیوتر قوانین یک کمی عوض شده. در متعارف در کتب اصول ما در فقه ما و در قوانین غربی، مبرز را در باب عقود پنج تا می دانند: لفظ هست، فعل هست، اشاره هست، به اصطلاح کتابت هست، سکوت هم هست. مجموعاً می شود پنج تا.

مثلاً گفت شما کتابت را به من فروختی به این قدر، سکوت می کند. این بشود مبرز، سکوت هم هست. مجموعش می شود پنج تا. روشن شد؟ ببخشید. مجموع این امور به می شود پنج تا. لفظ و فعل و کتابت و اشاره و سکوت. تقریباً اتفاقی است که سکوت کافی نیست. سکوت را قبول نکردند. الا در روایات ما سکوت بکر رضاها. که اگر به او گفتند چون خجالت می کشد، سکوت بکر رضاها. این تو روایات ما دارد حیا می کند. الان در زمان ما که نیست. سابقاً بوده حالا دیگر نیست.

یکی از حضار: الان می خوانند.

آیت الله مددی: بله.

یکی از حضار: الساکت اخ الراضی حالا فقط برای باکره که نیست. برای غیرش هم هست. الساکت اخ الراضی روایت می گوید

آیت الله مددی: نه مطلق نداریم، مطلق قبول نکردند.

علی ای حال عرض کردیم در دنیای در دنیای فقه اسلامی لفظ بر همه مقدم است، دقت کنید. در دنیای فقه اسلامی لفظ بر همه مقدم است. اصلاً متعین است. اما در دنیای جدید کتابت مقدم است، نوشتار را بیشتر ارزش برایش قائلند.

اما در دنیای اسلامی به طور کلی لفظ. خب بلاشکال لفظ راحت تر هم است از همه. صحبت می کنند، نوشتن همه نه بلدند بنویسند نه همه بلدند بخوانند. راحتی اش که راحت تر است. شاید هم یک مقداری اش به خاطر اینکه انتشار کتابت بین غربی ها در دنیای غربی کتابت را بیشتر رویش حساب می کنند، یعنی آن که بیشتر بله آقا؟

یکی از حضار: در دنیای آنها باسوادی بیشتر است.

آیت الله مددی: آها باسوادی شان بیشتر است.

یکی از حضار: سندش هم می ماند کتابت.

آیت الله مددی: همین چون که سندش می ماند. به اصطلاح خودشان به اصطلاح خودشان جنبه دادگاهی دارد. بعضی به تعبیر عربی، مقبولیت پلیسی نوشتند، اصطلاح پلیسی. ما می گویم دادگاهی. جنبه های دادگاهی اش محفوظ است. حالا غیر از بین طرفین، لفظ جنبه های دادگاهی اش محفوظ نیست، کتابت جنبه های دادگاهی اش هم محفوظ است که اگر اختلاف شد با رجوع به دادگاه حل بشود. جنبه های دادگاهی کتابت محفوظ تر است تا جنبه های لفظی.

یکی از حضار: امر کتابت دین هم برای همین دادگاهی شدن است.

آیت الله مددی: بله برای همین یادآوری شده. دقت کردید آقا چیست؟ این یک قاعده کلی که خدمتتان عرض کردیم.

اینکه ایشان فرمود لذا لفظ صریح است. مشکل اطلاق در کجاست؟ مثلاً همین دیروز ما مثال زدیم. آقایان گفتند اکرم العالم، باز از مثال خارج شدیم چون این بحث فرداست بحثی است که امروز دیگر وقت تمام شد، اکرم العالم مطلق شمولی است. اما اکرم عالماً مطلق بدلی است. اینطور مثال می زنند دیگر.

یکی از حضار: استاد کتابت در حقیقت تأکید لفظ است. هیچ با هم اختلافی ندارند. یک نوع تأکید بر لفظ است کتابت.

آیت الله مددی: خب می گویم دیگر. تأکیدش اینطوری است. لفظ تأکید بر آن است یا آن تأکید بر این. آن اصل است این فرع است یا این برعکس. اشکالی که هست این است.

بینید اکرم العالم، اکرم عالماً. اما خب ما در اصولیین عده ای داریم که اکرم العالم را عام می دانند، مطلق نمی دانند. الف لام بر سر اسم جنس بیاید عام است. دقت کردید؟ اصلاً مطلق نیست. که به همین آیه ی مبارکه هم تمسک می کنند، ان الانسان لفی خسر الا الذین

آمنوا و این هم یک بحث دیگری دارد بحث اندر بحث، چون این بحث‌ها را در کتب اصولی ما نیاوردند. در بحث عام و خاص هم نیاوردند. من بعضی از ابیاحث که در کتب اهل سنت آمده در اصول ما نیامده به مناسبت‌های مختلف عرض می‌کنیم. بحثی که در کتب اهل سنت آمده که «الذین» از الفاظ عموم است یا نه. یعنی چه از الفاظ عموم است؟ یعنی «الذین» ناظر به افراد است، می‌شود الفاظ عموم. ناظر به افراد نیست، می‌شود از الفاظ مطلق.

انصافاً شواهد این است که الفاظ عموم باشد، به الفاظ عموم شبه است. آن وقت می‌آیند چون «الا الذین» عام است، استثنا کرده، پس باید «الانسان» هم عام باشد. روشن شد؟ این که در کتب آوردند که لفظ پس این اینکه این مطلق شمولی است، مطلق شمولی بودنش روشن نیست، دقت کردید؟

و اما اکرم عالم که مطلق بدلی گرفتند، آنجا به احتمال قوی به خاطر تتوین است، دلالت تتوین است. نه اینکه مطلق بدلی داریم. مطلق مطلق است دیگر، بدلی و شمولی نداریم. مطلق یعنی طبیعت، یعنی ماهیت. هیئت نه. ماهیت معذرت می‌خواهم. مطلق یعنی ماهیت، یعنی هیئت، یعنی به اصطلاح طبیعت. شمولی و بدلی ندارد. شمولی و بدلی در جایی است که ناظر به افراد باشد. اگر ناظر به افراد باشد شمولی و بدلی معنا دارد.

لذا در العالم را عام می‌دانند نه مطلق. اکرم عالم هم مطلق می‌دانند، بدلی بودنش به خاطر تتوین است نه به خاطر اینکه اینجا مطلق مطلق بدلی است. الا مطلق بدلی نداریم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين